

Analysis of the personality, behavior and actions of Masoud Mirza Zel-ol-Sultan based on Adler's theory of inferiority complex

Pourbakhtiar, Ghaffar 

1. Assnnnnm Professor of oooooq Shushrrr aaanch, aaaa Azad nn vveyyyy Shuhh n, aaaa E-mall:

porbakhtiarghaffar@yahoo.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 15 March 2021

Received in revised form: 1 May 2021

Accepted: 13 Sept 2021

Published online: 23 Oct 2021

Keywords:

Massoud Mirza Zel-ol-Sultan,

Qajar period,

Analysis of the personality,

inferiority complex,

Adler's theory.

ABSTRACT

Massoud Mirza Zel-ol-Sultan ruled the central and southern states and cities of Iran for many years and was the independent ruler of Isfahan for more than thirty years. Although he was the eldest son of Nasser al-Din Shah Qajar, he was deprived of the future Qajar monarchy because his mother was not a prince and did not have a high lineage. Zel-e-Sultan had a special personality type and had such actions and behaviors that even in his own time, he was viewed negatively. Narcissism, greed for power and wealth, cruelty towards humans and animals, resentment and jealousy towards others, destruction of Safavid historical buildings and gardens, and simulation of the model of monarchy in the city of Isfahan has been of such acts and behaviors. In this research, descriptive-analytical method and using Alfred Adler's theory of inferiority complex, the causes and factors of such behavioral personality are analyzed using the main sources of Qajar period history and by asking the following questions: Are such behaviors and actions Has it been done by Zel-e-Sultan due to his inferiority complex due to not reaching the throne and the crown? Has he committed such acts and behaviors because of his superiority over others? The findings of this study show that the deprivation of Zel-e-Sultan from the throne of the monarchy due to the fact that he did not have a high Qajar lineage from his mother, caused him to suffer from inferiority complex and subsequently a superiority complex.

Cite this article: Pourbakhtiar, Ghaffar (2022). **Analysis of the personality, behavior and actions of Masoud Mirza Zel-ol-Sultan based on Adler's theory of inferiority complex.** Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol 16No30,

Pages. 136-163. DOI. [10.22111/JHR.2021.39009.3176](https://doi.org/10.22111/JHR.2021.39009.3176)

© The Author; Ghaffar Pourbakhtiar,

Publisher: University of Sistan and Baluchestan



DOI: DOI. [10.22111/JHR.2021.39009.3176](https://doi.org/10.22111/JHR.2021.39009.3176)

تحلیل شخصیت، رفتار و اقدامات مسعود میرزا ظل‌السلطان براساس نظریه عقدهٔ حقارت آدلر

غفار پوربختیار^۱ 

۱. استادیار تاریخ واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران رایانامه: porbakhtiarghafar@yahoo.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

مسعود میرزا ظل‌السلطان سال‌ها بر ایالات و شهرهای مرکزی و جنوبی ایران حکومت کرد و بیش از ۳۴ سال نیز حاکم مستقل شهر اصفهان بود. او با وجود اینکه بزرگ‌ترین پسر ناصرالدین‌شاه قاجار بود اما بدان علت که مادرش شاهزاده نبود و تبار قاجاری نداشت، از ولایت‌عهدی و سلطنت آینده قاجار محروم شد. به‌همین دلیل شخصیت و رفتاری متفاوت از دیگر شاهزادگان و مقامات در او شکل گرفت. خودشیفتگی و بدگمانی مفرط، زیاده‌روی در کسب قدرت و ثروت، قساوت‌قلب و بی‌رحمی نسبت به انسان‌ها و حیوانات، کینه و حسادت نسبت به برادران، افراط در محو برتری دیگران، تخریب بناها و باغ‌های تاریخی عصر صفوی، و شبیه‌سازی مدل سلطنت در شهر اصفهان از جمله اعمال و رفتار این شاهزاده بوده‌است. در این پژوهش به‌روش توصیفی-تحلیلی و با کاربست نظریه عقدهٔ حقارت آلفرد آدلر، علل و عواملی که موجب چنین شخصیت رفتاری با استفاده از منابع اصلی تاریخ دوره قاجار و با طرح این سؤالات بررسی و تحلیل می‌شود: آیا چنین رفتارها و اقداماتی از جانب ظل‌السلطان به‌علت عقدهٔ حقارت وی ناشی از نرسیدن به ولایت‌عهدی و تخت سلطنت، انجام شده‌است؟ آیا وی به‌خاطر برخورداری از عقدهٔ برتری‌جویی بر دیگران به چنین اعمال و رفتاری دست یازیده‌است؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که محروم شدن ظل‌السلطان از ولایت‌عهدی و تخت سلطنت به‌علت اینکه مادرش نسب والای قاجاری نداشت، باعث شد تا وی دچار عقدهٔ حقارت و به‌دنبال آن عقدهٔ برتری‌جویی گردیده و به‌خاطر داشتن همین کمبود، به چنین اعمال و رفتار افراطی مبادرت ورزیده‌است.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۲

واژه‌های کلیدی:

مسعود میرزا ظل‌السلطان، دوره قاجار، تحلیل شخصیت، عقدهٔ حقارت، نظریه آدلر.

استناد: پوربختیار، غفار، (۱۴۰۱). تحلیل شخصیت، رفتار و اقدامات مسعود میرزا ظل‌السلطان براساس نظریه عقدهٔ حقارت آدلر، مجله پژوهش‌های

تاریخی ایران و اسلام، بهار و تابستان ۱۴۰۱، دوره ۱۶، شماره ۱ - شماره پیاپی ۳۰، ص ۱۳۶-۱۶۳.

DOI. [10.22111/JHR.2021.39009.3176](https://doi.org/10.22111/JHR.2021.39009.3176)

مقدمه

شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان بزرگ‌ترین پسر ناصرالدین‌شاه قاجار بود که در مجموع بیش از ۳۴ سال بر اصفهان حکومت نمود و تا ۱۳۰۵ ه. ق با اقتدار هرچه تمام‌تر بر اغلب ایالات مرکزی و جنوبی ایران و بیش از هفده شهر مهم کشور حکمرانی نمود. اما در طی همین دوران، اعمال و رفتاری انجام داد که نمایان‌گر اختلال در شخصیت او می‌باشد. خودشیفتگی و بدگمانی مفرط، عطش بسیار در کسب ثروت و قدرت، افراط در قساوت‌قلب و بی‌رحمی نسبت به انسان‌ها و حیوانات، کینه و حسادت نسبت به برادران، تخریب بناهای عصر صفوی و شبیه‌سازی مدل سلطنت در شهر اصفهان از جمله اعمال و رفتارهای او بوده‌است که موجبات وحشت و نگرانی خیلی از مقامات و مردم آن روزگار از جمله پدرش ناصرالدین‌شاه و برادرانش مظفرالدین‌میرزای ولیعهد و کامران‌میرزا نایب‌السلطنه از وی را فراهم آورد. همین امر موجب گردید تا در ۱۳۰۵ ه. ق قدرت وی از سوی شاه محدود گردیده و از حکومت همه ایالات و شهرها به‌جز اصفهان برکنار گردد. اینکه چرا ظل السلطان چنین اعمال و رفتاری را از خود بروز داده‌است، هدف مهم این پژوهش بوده و یافتن علل و عوامل موجد آن نیاز به بررسی و تحلیل شخصیت رفتاری او دارد. این پژوهش در پی آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی و براساس منابع و متون دست اول دوره قاجار و با کاربست نظریه عقده‌حقارت آلفرد آدلر برای این سؤالات پاسخ مناسبی پیدا نماید: آیا رفتارها و اقدامات ظل السلطان به‌علت عقده‌حقارت بود که وی به‌خاطر نرسیدن به ولایت‌عهدی و تخت و تاج سلطنت داشته‌است؟ آیا وی به‌خاطر برخورداری از عقده‌برتری‌جویی به چنین اعمال و رفتاری مبادرت ورزیده‌است؟ مبنای پژوهش بر این فرض اساسی استوار است که محروم شدن ظل السلطان از ولایت‌عهدی و تخت و تاج سلطنت به‌علت نداشتن نسب‌الای قاجاری از سوی مادر، باعث گردید تا وی دچار عقده‌حقارت و به‌دنبال آن عقده‌برتری‌جویی گردیده و به‌همین خاطر به چنین اعمال و رفتاری دست یازیده‌است.

در خصوص زندگی، شخصیت رفتاری و اقدامات ظل السلطان، عده‌ای از پژوهشگران به بررسی و تحقیق پرداخته‌اند. حسین سعادت نوری (۱۳۴۷) در کتاب «ظل السلطان» به بررسی زندگانی و اقدامات این شاهزاده پرداخته‌است. عبدالمهدی رجائی (۱۳۸۳) در کتاب «تاریخ اجتماعی اصفهان در عصر ظل السلطان» به بحث و بررسی پیرامون اوضاع اجتماعی شهر اصفهان در دوران حکومت سی و

چهارساله او پرداخته‌است. همین نویسنده (۱۳۸۳) در مقاله «ظل‌السلطان و خاندان او از نگاه روزنامه‌های عصر مشروطیت اصفهان» رفتار و افعال ظل‌السلطان و بعضی از افراد خانواده‌اش در اصفهان را تشریح کرده‌است. محمدحسین ریاحی (۱۳۷۸) نیز در مقاله «نمونه حاکمیت جور ظل‌السلطان و اصفهان» نیز بعضی اعمال و رفتار این شاهزاده را ذکر کرده‌است. به‌طور کلی در خصوص تأثیر عقدهٔ حقارت مدنظر آدلر بر اعمال و رفتار شخصیت‌های حکومت‌گر ایرانی، تنها پژوهشی که صورت گرفته‌است، مقاله‌ای از ابراهیم برزگر (۱۳۸۷) تحت‌عنوان «نظریه آدلر و روان‌شناسی سیاسی آقامحمدخان قاجار» است که نقش عقدهٔ حقارت عضوی در شخصیت رفتاری و اعمال بنیان‌گذار سلسله قاجار را تجزیه و تحلیل کرده‌است. بنابراین پژوهش‌های مذکور علی‌رغم ارزشمندی در شناخت ابعاد شخصیت و زندگی ظل‌السلطان، از جهات نظری به بحث و بررسی پیرامون شخصیت او به‌ویژه از منظر عقدهٔ حقارت این شاهزاده نپرداخته‌اند، امری که تفاوت این پژوهش با پژوهش‌های مذکور را نشان می‌دهد.

چارچوب نظری

آلفرد آدلر (۱) (۱۸۷۰-۱۹۳۷ م) روان‌پزشک اتریشی در هفتم فوریه ۱۸۷۰ م در رودلف‌هایم (۲) در حومه شهر وین و در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد (دادستان، ۱۳۷۶: ۳۰۴). در دوران کودکی از نقص عضو جسمی رنج برده و گرفتار بیماری‌های مختلفی گردید. او رشد فیزیکی خوبی نداشت و از این لحاظ به برادر بزرگ‌تر که قوی‌بنی و سالم بود حسادت می‌کرد. به‌دلیل همین ضعف‌های جسمانی، نازپرورده مادر گردید اما با تولد برادر کوچک‌ترش از جانب مادر نیز طرد گردید. همه این مسائل باعث گردید تا آدلر که به‌علت بیماری نقص عضو و طردشدگی از جانب خانواده، خود را تحقیر شده احساس نموده، بعدها نظریه خود مبنی بر عقدهٔ حقارت و نقش آن در شخصیت و رفتار انسانی را مطرح نماید. آدلر سرانجام در ۲۸ مه ۱۹۳۷ در حالی که جهت سخنرانی به آبردین (۳) اسکاتلند سفر کرده بود، بر اثر سکته قلبی درگذشت (ناصری و رئیسی، ۱۳۸۶: ۵۶).

عقدۀ حقارت (۴)

یکی از مهم‌ترین مفاهیم مطرحه آدلر، نظریه عقدۀ حقارت وی و تأثیرات آن بر شخصیت و رفتار انسانی می‌باشد. او معتقد است که همه انسان‌ها به‌طور طبیعی دارای «احساس حقارت» (۵) هستند، بنابراین این احساس نه تنها یک بیماری نبوده بلکه منبع برانگیزنده‌ای برای سلامتی، رشد و کوشش معمولی انسان‌ها می‌باشد (Adler, ۱۹۵۶: ۲۵۸). آدلر بر این باور است که احساس حقارت گریزناپذیر بوده و چون برای تلاش و رشد افراد، تأمین انگیزش می‌کند، ضرورت اساسی دارد (شولتز، ۱۳۸۹: ۱۴۵). چنین احساسی علت و منبع تمامی پیشرفت‌ها و بهبودها در زندگی بشر بوده و او را به سوی کمال سوق می‌دهد. البته فقط نقص زیستی و جسمانی سرآغاز احساس حقارت نیست. «نظریه شخصیت» (۶) آدلر علاوه بر اعتقاد زیستی، از اعتقادی روانی نیز سرچشمه می‌گیرد یعنی اینکه همراه با احساس حقارت زیستی، احساس حقارت روانی نیز وجود دارد. آدلر مدتی بعد این مفهوم را گسترده‌تر کرد، چرا که این احساس می‌توانست با برخی از موقعیت‌های اجتماعی و خانوادگی نیز مرتبط باشد. او این احساس را به سایر حوادث زندگی اجتماعی نیز مربوط ساخت. کانون خانواده، روحیه ویژه والدین در قبال کودک، موقعیت کودک در بین خواهران و برادران، موقعیت‌های اجتماعی خاص همچون اقلیت‌های نژادی، قومی، مذهبی و بومی نیز می‌توانستند احساس حقارت را به وجود آورند (شافه، ۱۳۵۱: ۱۰۱).

با وجودی که آدلر احساس حقارت را کاملاً طبیعی و ضروری می‌دانست، اما آنچه در این فرایند غیرطبیعی و ناهنجار محسوب می‌گردید، تبدیل شدن این احساس به عقدۀ حقارت بود. زیرا که هر فردی برای رفع نقص‌ها وضعف‌های خود و کاهش احساس حقارت به دنبال جبران این ناتوانی‌ها بر می‌آمد. اگر او برای جبران این کمبودها از راه‌های سالم، سازنده و اجتماعی استفاده می‌کرد، می‌توانست پیشرفت کرده و با رسیدن به موفقیت، احساس حقارت خود را به احساس تفوق و برتری مبدل سازد. اما اگر برای غلبه کردن بر احساس حقارت خود از طرق ناهنجار، افراطی و ضد اجتماعی بهره ببرد، او نه تنها احساس حقارت را کاهش نمی‌دهد، بلکه عقدۀ حقارت خود را نیز عمیق‌تر و شدیدتر می‌کند.

آدلر معتقد است عقدهٔ حقارت در کودک از سه منبع ریشه می‌گیرد: ۱- حقارت عضوی ۲- لوس کردن ۳- بی‌توجهی و طردشدگی (شولتز، ۱۳۸۹: ۱۷۰). در حالی که حقارت عضوی یک مسئله زیستی و به جسم انسان مربوط است دو منبع دیگر به محیط اجتماعی و به‌ویژه محیط خانوادگی او ربط دارد. افرادی که عقدهٔ حقارت دارند برای جبران این عقده خود هیچ چاره‌ای جز پرخاشگری ندارند، همان‌طوری که آدلر بر این باور بود تکبر، جاه‌طلبی، حسادت، طمع و تنفر صفات اصلی را در منش فرد پرخاشگر حقارت زده تشکیل می‌دهند (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۳۳).

عقدهٔ برتری‌جویی (۷)

به باور آدلر نتیجه هر گونه احساس حقارت، تلاش برای رسیدن به برتری می‌باشد. احساس برتری‌جویی نیز همچون احساس حقارت نه تنها بد نیست بلکه در صورت طبیعی بودن، می‌تواند مفید نیز باشد. تلاش برای رسیدن به برتری هرگز متوقف نمی‌شود و این تلاش برای ذهن و روان هر فرد سالم، لازم و اساسی می‌باشد (Adler, ۱۹۹۷: ۳۳). البته هر نوعی از برتری‌جویی مدنظر نیست بلکه این برتری‌جویی طبیعی است که مناسب و مفید است و بایستی آن را به‌دست آورد. اما عقدهٔ حقارت اغلب به‌نوعی عقدهٔ برتری‌جویی جبرانی که طی آن فرد مجبور است به هر قیمتی سرآمد شود، منتهی می‌گردد (کارور و شی‌یر، ۱۳۷۵: ۴۶۰). فرد ممکن است برای جبران حقارت خود، واکنش افراطی و زیاده از حدی نشان داده و درست همان چیزی را پرورش دهد که آدلر آن را عقدهٔ برتری‌جویی نامیده‌است. این شکل جبران‌گرایی، مبالغه‌گرایی و افراطی است که به‌منظور فائق آمدن بر حقارت‌های فرد صورت می‌گیرد. به این ترتیب شخصی که دچار عقدهٔ برتری‌جویی است، لاف‌زن، متکبر، خودشیفته، خودمحور و کنایه‌گو به نظر می‌رسد. چنین شخصی تنها از طریق تحمیل اراده خود بر دیگران است که می‌تواند احساس مهم بودن بکند (جهل و زیگلر، ۱۳۷۹: ۱۰۲). او در همه زمینه‌ها خود را برتر و بالاتر از دیگران تصور می‌کند و برای رسیدن به این برتری از تمامی ابزارها و مکانیسم‌های جبرانی خوب یا بد بهره می‌برد. به باور آدلر عقدهٔ حقارت و عقدهٔ برتری کاملاً با هم مرتبط بوده و مکمل یکدیگر هستند. هرجایی که عقدهٔ حقارت دیده می‌شود قطعاً یک عقدهٔ برتری‌جویی نیز به‌صورت مخفی دیده می‌شود و هرجایی که

عقدۀ برتری‌جویی یافته می‌شود، همیشه یک عقدۀ شکم و بیش پنهان حقارت نیز دیده می‌شود (Adler, ۱۹۹۷: ۳۳).



نمودار ۱- روند جبران طبیعی احساس حقارت در شخصیت نرمال

ظل السلطان و عقده حقارت

ظل السلطان بزرگ‌ترین پسر (۸) ناصرالدین شاه قاجار در ۲۰ صفر ۱۲۶۶ از یکی از زنان صیغه او به نام عفت السلطنه متولد گردید که تبار والای قاجاری نداشت. عفت السلطنه دختر رضاقلی بیگ، پیشخدمت بهمن میرزا برادر محمدشاه قاجار بود (سعادت نوری، ۱۳۴۷: ۱۱/۱؛ محبوبی اردکانی، ۱۳۶۸: ۴۳۵/۲). او به‌همین خاطر از ولایت‌عهدی و سلطنت آینده ایران محروم گردید و مظفرالدین میرزا که سه سال از او کوچک‌تر بود اما مادرش از شاهزادگان قاجار بود (۹)، به ولایت‌عهدی رسید. مسئله ولایت‌عهدی و جانشینی شاه یا حاکم در همه سلسله‌های حکومتی تاریخ ایران امری مهم و حیاتی بود و معمولاً همه اولاد ذکور پادشاهان رویای ولایت‌عهدی و جانشینی پدر را در سر می‌پروراندند و با این فکر و خیال دلخوش بوده و روزگار می‌گذراندند. شاهان قاجار نیز در خصوص نسب مادری شاهزاده‌ای که به ولایت‌عهدی می‌رسید، حساسیت ویژه‌ای به خرج داده و چنانچه مادر آن شاهزاده نسب قاجاری نداشت، پسرش نیز به همین علت امکان ولیعهد شدن را از دست می‌داد، حتی اگر بزرگ‌ترین پسر پادشاه نیز بوده باشد. محمدعلی میرزا دولت‌شاه بزرگ‌ترین پسر فتحعلی شاه نیز به همین علت از ولایت‌عهدی پدر محروم گردید. دومین کسی که درست به‌همین گونه ولیعهدی و سلطنت بر ایران را از دست داد، مسعود میرزا ظل السلطان بود. همین محرومیت موجبات تحقیرشدگی و سرخوردگی این شاهزاده را به وجود آورد.



نمودار ۲- روند جبران غیر طبیعی احساس حقارت در شخصیت غیر نرمال

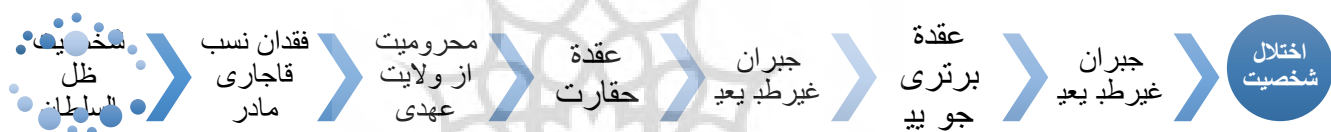
عقده حقارت ظل السلطان بر طبق نظر آدلر از نوع حقارت عضوی یا جسمی همچون عقده آقامحمدخان بنیان‌گذار سلسله قاجار نیست (۱۰) این عقده از نوع لوس‌شدگی یا نازپروردگی نیز نیست بلکه تقریباً

می‌توان گفت که از نوع بی‌توجهی و طردشدگی بوده‌است. ناصرالدین‌شاه علاوه بر ولیعهد نمودن مظفرالدین‌میرزا، توجه ویژه‌ای نیز به دیگر پسرش به‌نام کامران‌میرزا که از هر دو برادر کوچک‌تر بود، ابراز داشت و او را به وزارت جنگ و حکومت تهران منصوب و لقب نایب‌السلطنه را به او داد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۱۳۷/۱ و ۹۷). همین امر یعنی محروم نمودن ظل‌السلطان از ولایت‌عهده‌ی و سلطنت آینده ایران و واگذاری آن به مظفرالدین‌میرزا از یک‌سو و توجه بیشتر شاه به کامران‌میرزا و حتی دادن منصب مهم وزارت جنگ به او از سوی دیگر، باعث گردید تا ظل‌السلطان دچار عقده‌ی حقارت گردد زیرا او بر این باور بود که ولایت‌عهده‌ی حق مسلمانی بوده اما به بهانه شاهزاده نبودن مادرش این حق را از او سلب نموده و مورد تحقیرش قرار داده‌اند. حتی شاه منصب وزارت جنگ را که او شایستگی بیشتری برای آن دارد، نیز از او دریغ داشته‌است. ظل‌السلطان تلاش نمود تا به طرق مختلف این تحقیرشدگی را جبران نموده و برتری خود را به ثبوت برساند. بنابراین در کنار عقده‌ی حقارت، عقده‌ی برتری‌جویی نیز در او رشد کرده و او کوشش نمود تا برتری و شایستگی خود را هم نسبت به آن دو برادر و هم نسبت به دیگر رجال و مقامات آشکار ساخته و ناصرالدین‌شاه را در تصمیمش در انتخاب ولیعهدی مظفرالدین‌میرزا دچار تردید و تجدید نظر نماید. اما راهی که ظل‌السلطان برای جبران عقده‌ی حقارت خود انتخاب نمود، معمول و منطقی نبود، بلکه راه و روشی افراطی و غیرطبیعی بود. او کوشش نمود تا به هرطریق ممکن، برتری، شایستگی و اقتدار خود را به ثبوت رسانده و به رخ همگان و به‌خصوص شاه و مقامات دولتش بکشانند و حتی در همین راستا او تلاش نمود تا آثار و مظاهر برتری دیگران، از برادرانش گرفته تا سایر رجال و مقامات هم روزگار خودش را محو و نابود نماید. از بین بردن مظاهر برتری روزگاران پیشین همچون تخریب و ویران‌سازی آثار و بناهای باشکوه عصر صفوی در اصفهان نیز بر همین اساس مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

میان ظل‌السلطان و برادرانش حسادت و کینه‌شدیدگی وجود داشت و به‌ویژه ظل‌السلطان از آن دو برادر کینه و نفرت زیادی در دل داشت زیرا احساس می‌کرد که پدرش بیشتر به آنها توجه داشته و محبت می‌کند و در عوض توجه و محبت خود را از وی که پسر ارشد اوست دریغ نموده‌است. شاهزاده ظل‌السلطان با دو تن از برادران خود رقابت و کشمکش داشت که یکی مظفرالدین‌میرزای ولیعهد و

دیگری کامران میرزای نایب‌السلطنه بود. اگرچه هر دو آنها کوچک‌تر از وی بودند، اما ظل‌السلطان نسبت به آنها کینه و حسادت می‌ورزید. رابطه او با ولیعهد بسیار شکننده بوده و طرفین میانه خوبی با یکدیگر نداشتند. ظل‌السلطان خود را شایسته ولیعهدی و سلطنت آینده ایران می‌دانست و مظفرالدین میرزا را برای این جایگاه فوق‌العاده حساس، انسانی ضعیف، بی‌اراده و نالایق می‌دانست. او حتی تلاش نمود تا با تقدیم مبلغ یک میلیون تومان به شاه، مظفرالدین میرزا را از ولایت‌عهدی عزل و خود را جایگزین او کند. شاه نیز طی نامه‌ای به ولیعهد موضوع این مبلغ را به او گوشزد می‌کند، اما امیرنظام گروسی پیشکار ولیعهد در جواب می‌نویسد: «بعد از آن ده کرور (معادل پنج میلیون تومان) برای تغییر شاه تقدیم خواهد کرد و خوب است که عاقبت کار از اول اندیشیده شود» (ویلس، ۱۳۶۳: ۵۶-۵۷). ظل‌السلطان در نزد خواص و محارم خود و گاهی آشکارا از ولی‌عهد بدگویی می‌کرد و به روایت منابع حتی شمشیری را داده بود بر روی آن جمله «مظفرکُش» را حک کرده بودند و می‌گفت هر وقت توانستم سلطنت را به چنگ آورم با همین شمشیر او را خواهم کُشت (اورسل، ۱۳۵۳: ۲۹۲؛ هاردینگ، ۱۳۷۰: ۱۶۵؛ عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۱/۹۵). این دو به‌هنگام دیدار پدر و حتی در مراسم‌های سلام رسمی نیز با هم خصومت و دشمنی می‌ورزیدند و بر سر مکان ایستادن در مراسم با یکدیگر رقابت می‌کردند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۶۳). حتی عفت‌السلطنه مادر ظل‌السلطان نیز بر این باور بود که ناصرالدین‌شاه نسبت به پسرش بی‌توجهی و بی‌مهری می‌ورزد. او در نامه‌ای که در سال ۱۳۰۰ ه. ق به شاه نوشت این موضوع را چنین یادآور شد: «... هر حال که ظل‌السلطان می‌آمد خوشحال و خرم‌تر از این بود. امسال نمی‌دانیم چه کردید به او که جوجه تیغی شده‌است، همه را به فکر و خیال و غصه است، راحت ندارد. ظل‌السلطان بد نوکری نیست، خیال وزارت و منصب ندارد چرا نسبت به او آن قدر بی‌التفات شدید...» (مجله وحید، ۱۳۴۶: ۲۶۰). ظل‌السلطان برای جبران چنین حقارت، رفتارهای زیادی بروز داد و اقدامات بسیاری به عمل آورد تا نتیجه را به سود خود تغییر دهد. واقعیت این است که اگرچه بعضی از اقدامات او در جهت جبران حقارت و نشان دادن برتری‌اش، مثبت بود و باعث ترقی و پیشرفت کارش گردید اما او برای رسیدن به اهداف خود، اعمال و رفتار زیادی نیز به کار برد که

جنبه افراطی و منفی داشته‌است. او نسبت به دو برادر مذکور و حتی نسبت به خیلی از شاهزادگان قاجار از عزم و اراده قوی‌تری برخوردار بود و به‌خاطر همین توانسته بود حکومت منظم و مقتدری را از خود به نمایش بگذارد. ظل‌السلطان نظم و امنیت خوبی را در سراسر قلمرو حکومتی وسیع خود برقرار ساخته بود (سعادت‌نوری، ۱۳۴۷: ۱۳۵). مالیات‌ها به‌طور منظم و به‌موقع گردآوری گردیده و به خزانه دولت ریخته می‌شد و علاوه بر آن سود و درآمد سرشاری از این رهگذر نصیب ناصرالدین‌شاه و مقامات دولتش می‌گردید. همین امر باعث گردید تا شاه و مقامات دولت وی روز بروز شهرها و ایالات بیشتری را به قلمرو و حوزه حکومتی ظل‌السلطان واگذار نمایند.



نمودار ۳- عقدۀ حقارت ظل‌السلطان و جبران غیرطبیعی او

از خودشیفتگی (۱۱) تا بدگمانی مفرط (۱۲)

عقدۀ حقارت ناشی از نرسیدن به ولایت‌عهدی و سلطنت ایران، اثرات ماندگاری بر روی تیپ شخصیت و اعمال و رفتار ظل‌السلطان برجا گذاشت و موجب گردید تا وی برای جبران این کمبود به فردی خودبترتربین یا خودشیفته تبدیل گردد. اگر چه محرومیت از ولایت‌عهدی باعث تحقیر وی گردیده بود اما رسیدن او در عنفوان نوجوانی به حکومت مازندران و سپس حکومت فارس و اصفهان باعث گردیده بود تا او خود را شایسته‌تر، کاردان‌تر و سرآمدتر نه تنها از برادران خود بلکه از همه شاهزادگان و رجال قاجاری به‌پندارد. اقوال و افعال ظل‌السلطان در طول دوران زندگی خود نشان از مبتلا شدن وی به یک نوع اختلال شخصیت به‌نام خودشیفتگی دارد. بعضی از جهانگردان و یا دیپلمات‌های خارجی نیز پس از دیدار و گفتگو با وی به این مسئله اشاره داشته‌اند. بنجامین (۱۳) به یکی از رفتارهای مبتنی بر خودشیفتگی همراه با بی‌رحمی او چنین اشاره می‌کند که ظل‌السلطان قصد بازدید از وزارت خارجه را

داشت، یکی از معاونان این وزارتخانه (۱۴) را مأمور فراهم نمودن تشریفات لازم نمودند. این شخص جوان و کم‌تجربه به‌جای اینکه خود به حضور شاهزاده رسیده و با خضوع و خشوع او را دعوت نماید، پیکی را جهت اعلام آمادگی و دعوت از شاهزاده به حضور او فرستاد: «... حضرت والا با شنیدن این پیغام از جسارت معاون وزارت خارجه به‌شدت برآشفته و فریاد زد: این مردکه پدر سوخته که برای من پیغام فرستاده همه‌چیز آماده است، کیست؟ بروید سر این مردک را برای من بیاورید. فوراً دو نفر از میرغضب‌های حضرت والا به‌طرف وزارت خارجه حرکت کردند...» (بنجامین، ۱۳۶۳: ۱۸۴-۱۸۳). به نوشته همین نویسنده سرانجام با تلاش بسیار وزیر خارجه و افتادن معاون جسور بر روی پاهای ظل‌السلطان و تضرع و التماس برای عفو، او به‌سختی توانست جان خود را از مهلکه نجات دهد. البته دیگر اعمال و رفتار ناهنجار و عجیب ظل‌السلطان نیز نشان‌دهنده همین خودشیفتگی مفرط او می‌باشد. اعتمادالسلطنه درباره طرز عجیب ادرار کردن این شاهزاده می‌نویسد: «... جور غریبی ادرار فرمودند. پیشخدمتی گلدان در دست داشت، دکمه شلوار را در حضور من باز کردند. پیشخدمت‌باشی که به ابراهیم‌خان موسوم است... (۱۵) شاهزاده را گرفته در گلدان نهادند. شاهزاده ادرار کردند. همان پیشخدمت‌باشی آب ریخت، طهارت گرفته. خیلی من تعجب کردم که سالهاست در آستان شاه هستم، هرگز از این اعمال ندیده‌ام» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۵۶۲).

نوع دیگر از اختلال شخصیتی ظل‌السلطان، سوءظن افراطی به همه‌چیز و همه‌کس و به‌ویژه اطرافیان و نزدیکان خودش بوده‌است. او فکر می‌کرد که دیگران در حال خیانت کردن یا آسیب وارد کردن به او و منافع هستند. او یکی از قوی‌ترین دستگاه‌های خبرچینی و خبرگیری را به راه انداخته بود (رجائی، ۱۳۸۳ الف: ۱۳۷). همین سوءظن مفرط نیز در طرز اعمال و رفتار وی و نوع برخوردش با اطرافیان تأثیر منفی زیادی گذاشت. او به‌محض اینکه سوءظن نسبت به فردی به دماغش رسوخ می‌کرد، بلافاصله یا او را می‌کشت و یا حداقل این بود که او را عزل کرده و به سیاه‌چاله می‌افکند. نزدیک‌ترین عوامل و کارگزاران خود همچون مشیرالملک، بنان‌الملک، صارم‌الدوله شوهر خواهر خود و تعدادی افراد دیگر را درست به‌علت همین سوءظن پیدا کردن نسبت به آنها، به‌صورت ناگهانی و غافل‌گیرانه به قتل رساند. هیچ‌کسی از اطرافیان و یا نزدیکان او از این بدگمانی در امان نبود و هر

لحظه ممکن بود مورد بی‌مهری و خشم ظل‌السلطان قرار گرفته و جلاد شاهزاده به سراغش رفته و او را معدوم نمایند.



نمودار ۴- اثرات عقدهٔ حقارت بر اختلال شخصیت ظل‌السلطان

افراط در قدرت‌طلبی و ثروت‌اندوزی

یکی از اقدامات ظل‌السلطان در دوران حیات خود افراط در قدرت‌طلبی و گردآوری ثروت بود. او شیفته قدرت و ثروت بود و کوشش زیادی کرد تا به هر طریق ممکن این دو مهم را به‌دست‌آورد. کسب قدرت و ثروت یکی از راه‌های بود که او عقدهٔ حقارت خود را تسکین داده و آتش برتری‌جویی‌اش را خاموش نماید. ظل‌السلطان به‌دنبال این بود تا از طریق کسب قدرت و ثروت فراوان، اراده خود را بر

دیگران تحمیل نماید. هرچه او بیشتر می‌توانست ثروت گردآوری کند و با توسعه قلمرو حکومتی خود بر ایالات بیشتری فرمانروایی کند، بیشتر می‌توانست عقدهٔ حقارت را جبران نموده و برتری خود بر دیگران را اثبات نماید. او در نوجوانی حاکم مازندران گردید، مدتی بعد حاکم فارس و سپس همزمان حاکم اصفهان گردید در حالی که هنوز جوانی کم سن و سال بود. او به تدریج حکومت خوزستان، یزد، کرمانشاهان، اراک، بروجرد، نهاوند، ملایر، کمره، محلات، گلپایگان، خوانسار و شهرهای دیگر را به‌دست‌آورد و تقریباً بر نیمی از قلمرو ایران حکومت نمود (مستوفی، ۱۳۸۴: ۳۷۵/۱؛ آمانی، ۱۳۷۸: ۵۳۲/۲) و البته هنوز نیز عطش افزودن شهرها و ایالات دیگری به قلمرو حکومتی خود را داشت به طوری که مدتی قبل از عزلش در ۱۳۰۵ ه. ق حکومت ایالت خراسان را نیز از شاه تقاضا کرده بود. به عبارتی او در عنفوان جوانی بر شهر اصفهان حکومت مستقیم و بر هفده شهر بزرگ دیگر در کشور نیز حکمرانی غیرمستقیم داشت، بدین‌گونه که فرزندان یا کارگزاران وابسته و مورد اعتمادش را به‌عنوان نایب‌الحکومه خود به آن شهرها می‌فرستاد. مثلاً پسرش جلال‌الدوله را به حکومت فارس، جعفرقلی‌خان پیشخدمت خود را به حکومت خوزستان و دیگر پیشخدمتش بنام ابراهیم‌خلیل‌خان را به حکومت یزد فرستاد (سیاح محلاتی، ۱۳۵۶: ۲۰۲). ظل‌السلطان عطش بسیاری در کسب قدرت داشت و از هیچ ابزاری برای رسیدن به این هدف خودداری نمی‌ورزید. دادن رشوه و پیشکش فراوان به شاه و دیگر مقامات یکی از همین ابزارها بود. او در ارتقا مقام و یا توسعه قلمرو خود از همین حربه به‌نحو مطلوبی استفاده می‌نمود و هر وقت که لازم می‌دانست هدایا و پیشکش‌های فراوان و گزافی به بهانه‌های مختلف به شاه و مقامات می‌داد. اما زمانی نیز که حربه رشوه دیگر کارساز نبود و حربه تملق و چاپلوسی چاره‌ساز بود نیز به این حربه متوسل شده و به تملق و چاپلوسی پدرش و یا بعداً برادرش مظفرالدین‌شاه و یا حتی مقامی چون امین‌السلطان صدراعظم می‌پرداخت. با توسل به همین شگردهای و ابزارها بود که وی توانست برای مدتی طولانی بر ایالات مرکزی و جنوبی ایران فرمانروایی کند.

تأسیس یک نیروی نظامی مجهز، مدرن و قوی از جمله اقدامات ظل‌السلطان در کسب قدرت و به ثبوت رساندن برتری خود، بود. تشکیل چنین قشون با چند هدف صورت گرفت که یکی از مهم‌ترین آنها کسب قدرت نظامی لازم و کافی برای مقابله با دشمنان خود بود اما واقعیت این است که این نیرو

در مقابل پدر و یا برادرانش ولیعهد و یا نایب‌السلطنه و در حقیقت برای به‌دست آوردن سلطنت با قوه قهریه نیز می‌توانست به کار گرفته شود. ظل‌السلطان در دوران اقتدار خود این نیرو را تأسیس و سازمان‌دهی نمود. اگرچه برآورد کاملاً دقیقی از تعداد افسران و سربازان آن وجود ندارد اما منابع غربی تعداد آن را شامل ۲۴ فوج پیاده و ۸ فوج سوار و جمعاً ۲۱ هزار سرباز که دارای ۷ هزار اسب، ۶۰۰۰ تفنگ و ۱۰ توپخانه می‌باشد، ذکر می‌کنند (کرزن، ۱۳۸۰: ۵۴۶/۱؛ اسپاروی، ۱۳۸۷: ۲۰؛ آلمانی، ۱۳۷۸: ۵۳۴/۲). ظل‌السلطان قشون خود را حدود سی هزار نفر به‌شمار آورده‌است (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۶۷۱/۲) و امین‌الدوله تعداد آنها را ثلث قشون کل ایران می‌داند (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۷۱). ظل‌السلطان که سخت شیفته ارتش آلمان بود، قشون خود را به سبک و لباس آلمان‌ها درآورد و چند معلم و مشق نظامی از آن کشور نیز برای آموزش آنها استخدام نمود. فرماندهی این قشون اگرچه با صارم‌الدوله شوهر خواهرش بود اما فرمانده کل خود او بود. این نیرو به‌طور منظم مانور نظامی انجام داده و از آمادگی رزمی برخوردار می‌شدند. شاهزاده خودش در اغلب مانورها فرماندهی قسمت اصلی سپاه را برعهده می‌گرفت (رشدیه، ۱۳۴۱: ۱۰۹). البته ظل‌السلطان به‌شدت در پی اخذ منصب وزارت جنگ از برادرش کامران‌میرزا بود اما با وجود همه مساعی که به کار برد، نتوانست به نتیجه مطلوب نائل گردد، بلکه برعکس موجبات سوءظن شاه و دیگر مقامات را نسبت به خود فراهم آورد. به‌تدریج سخن از قشون مجهز و منظم او نقل محفل سیاست‌مداران پایتخت گردید. بعضی مقامات دربار و از جمله امین‌السلطان صدراعظم که روابط خوبی با ظل‌السلطان نداشت، خطر این قشون را به‌طور مکرر به ناصرالدین‌شاه یادآور شدند و همین امر موجب گردید تا شاه از این قشون بیمناک گردیده و به‌دنبال چاره کار برآید. کامران‌میرزا نایب‌السلطنه برادر ظل‌السلطان که مترصد فرصتی برای انحلال این قشون و یا ادغام آنها در وزارت جنگ تحت امر خودش بود، نیز نزد شاه تحریک و بدگویی می‌کرد. دالگورکی (۱۶) وزیر مختار روسیه تزاری نیز خطر قشون ظل‌السلطان را به شاه گوشزد نمود. ملک‌آرا می‌نویسد: «حقیقتاً شاه را ترساندند به درجه‌ای که روزی سوارهای همراه ظل‌السلطان را خواست سان ببیند، حکم کرد تفنگ در دست نگیرند و در عوض تفنگ هر سواری چوب در دست داشته باشد» (ملک‌آرا، ۱۳۶۱: ۱۷۲). حتی افرادی تحریک شده به شاه اطلاع دادند که خواب دیده‌ایم آتش به تهران افتاده و یا آب

سیاه‌رنگی از طرف اصفهان آمده و تهران را با خود می‌برد. ظل‌السلطان خود در این باره می‌نویسد: «... شاه روزی غفلتاً به پیشخدمت‌هایش و محارمش گفته بود، اغلب صدای توپ اردوهای مانور ظل‌السلطان و فریاد هورای سربازهایش به گوش من می‌رسد. آیا شما هم می‌شنوید؟...» (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۶۷۱/۲).

شاه ژنرال واگنر (۱۷) صاحب منصب اتریشی توپخانه را به ظاهر جهت سرکشی و بازدید، اما در حقیقت جهت ارزیابی واقعی قشون ظل‌السلطان به اصفهان اعزام نمود. او پس از بازدید و بررسی به شاه گزارش داد که هر یک از فوج‌های پسر شما با یک فوج سرباز آلمانی برابر است (معیرالممالک، ۱۳۹۰: ۲۲۷). ظاهراً شاه از او پرسید: «استعداد ما را با ظل‌السلطان چطور دیده‌اید؟» او پاسخ داده بود: «... استعداد دولتی اعلی حضرت را با هر یک از دول اروپ همان صف بستن و خط زنجیر کشیدن و شروع در جنگ نمودن و متفرق شدن قشون است. ولی استعداد ظل‌السلطان با هر یک از دول قوی اروپا شش ماه طاقت مقاومت دارد» (نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۱۷۶/۱). همین گزارشات و اخبار باعث هراس شاه از قشون ظل‌السلطان گردید، به‌ویژه آنکه نگران سرنوشت آینده ولیعهد در مقابل سواد سلطنت و عطش قدرت‌طلبی ظل‌السلطان بود. به‌همین خاطر شاه در ۱۳۰۵ ه. ق تصمیم به عزل او و ادغام قشون مذکور و تسلیحات و ادوات آن در وزارت جنگ گرفت، امری که پیروزی مهمی نه فقط برای ولیعهد بلکه برای برادرش کامران میرزا وزیر جنگ نیز محسوب می‌گشت.

ظل‌السلطان تنها به کسب قدرت نظامی بسنده نکرد بلکه از دیگر ویژگی‌هایش عطش گردآوری ثروت فراوان بود. او آزمندی بی‌حد و حصری در گردآوری اموال و املاک داشت و برای رسیدن به این هدف از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد. مرغوب‌ترین املاک و اراضی را در لنجان، کرون، ماریین، فریدن، چاپلق، محلات و تهران چه با پول و چه با تهدید و جبر و زور به چنگ آورد. یحیی دولت‌آبادی در همین باره می‌نویسد: «ظل‌السلطان به خیال ملاکی افتاده، بهترین املاک اصفهان را می‌خرد و از جمله به خیال می‌افتد ملک مرغوب پدرم را هم که در کرون اصفهان دارد از او بگیرد...» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۴۰/۱). کاخ‌ها و عمارات شخصی که شاهزاده در اصفهان و تهران داشت نیز از باشکوه‌ترین و گران‌ترین قصه‌های آن روزگار بودند. عمارت و باغ جلالیه، عمارت و باغ مسعودیه، عمارت و باغ سعدآباد از جمله

آنها در پایتخت بودند. تنها عمارت و باغ مسعودیه وی ۵ هزار کوزه گل و ۶۰۰ چلیک نارنج داشت (باستانی پاریزی، ۱۳۶۷: ۴۶۶). دارایی نقدی ظل‌السلطان نیز دست کمی از املاک و کاخ‌های او نداشت. آلمانی (۱۸) سرمایه نقدی او را بیش از ۱۵۰ میلیون فرانک برآورد می‌کند (آلمانی، ۱۳۷۸: ۵۳۸/۲). شاهزاده که اعتمادی به نگه‌داری پول‌هایش در ایران نداشت، بخشی از درآمدهایش را جهت پس‌انداز در بانک‌های انگلیس، به آن کشور حواله می‌کرد که حاجی سیاح میزان آن را بیش از ده کرور می‌داند (سیاح محلاتی، ۱۳۵۶: ۲۷۸). او ظاهراً دومین فرد ایرانی بود که در بانک‌های اروپایی حساب بانکی بزرگی باز کرده بود. داشتن این همه قدرت و ثروت ابزاری بود تا ظل‌السلطان به وسیله آن بتواند ضمن جبران عقدهٔ حقارت خود، برتری‌اش را نسبت به دیگران نیز نشان داده و به اثبات برساند.

شبیه‌سازی سلطنت قاجار در اصفهان

یکی از اقدامات ظل‌السلطان در راستای جبران عقدهٔ حقارت خود در عدم دستیابی به ولایت‌عهدی و پادشاهی قاجار، شبیه‌سازی سلطنت بود. او به دنبال این بود تا دست نیافتنش بر تخت سلطنت را به طرق دیگری جبران نماید. برای رسیدن به این هدف لازم بود تا در رقابت با سلطنت پدر و سپس برادرش، یک نوع شبه پادشاهی را در شهر اصفهان مرکز قلمرو وسیع خود برپا نماید. او در پی آن بود تا درست همانند شهر تهران پایتخت پدر و برادرش، اقداماتی در اصفهان انجام دهد تا به عبارتی حکومت او هیچ چیزی کمتر از سلطنت آنها نداشته باشد. در حقیقت ظل‌السلطان به دنبال آن بود تا همانند تهران، اصفهان را پایتخت خود نموده و درباری همچون دربار تهران داشته باشد. برای رسیدن به این هدف ظل‌السلطان تصمیم گرفت تا هرچه در پایتخت و دستگاه سلطنت قاجار وجود دارد، نظیر و شبیه آن را در مرکز قلمرو ایجاد کند تا از شاهان وقت عقب نیفتاده باشد. تأسیس قشون مجهز و منظم همچون لشکر قزاق، تشکیل مدرسه نظام به تقلید دارالفنون، تأسیس مدرسه همایونی، دایر کردن روزنامه‌ای به نام «فرهنگ»، و تأسیس بنای تکیه مسعودیه در اصفهان و نیز انجام بعضی امور دیگر همه در همین راستا و نشان دهندهٔ این بود که او نمی‌خواست در کارش چیزی کمتر از دربار سلطنتی پدر و برادرش داشته باشد (جابری انصاری، ۱۳۷۸: ۲۴۵).

یکی از شبیه‌سازی‌های ظل‌السلطان در مقابل سلطنت پدر و برادرش، تأسیس تکیه‌ای دولتی در شهر اصفهان به سبک و تقلید تکیه دولت بود که پدرش در تهران جهت برگزاری مراسمات تعزیه و روضه‌خوانی ایجاد کرده بود. ظل‌السلطان نیز در ۱۲۹۲ ه. ق تکیه‌ای البته بسیار بزرگ‌تر و وسیع‌تر از آن در اصفهان احداث نمود و نام آن را تکیه مسعودیه گذاشت. این تکیه اگرچه از حیث زینت و چراغان نسبت به تکیه دولت تأسیس شده پدرش، رتبه دوم را داشته‌است و فضای حیاطش مانند آن مسقف نبود و هر ساله با چادرپوش روی آن را می‌پوشانند اما از حیث بزرگی و وسعت بسیار از آن بزرگ‌تر بود و شامل نه دیرک رفیع در طول می‌گردید (تحویلدار، ۱۳۴۲: ۲۳).

از دیگر شبیه‌سازی‌های ظل‌السلطان راه‌اندازی روزنامه‌ای در اصفهان مدتی پس از تأسیس روزنامه توسط دولت ناصرالدین‌شاه بود. در آن روزگار چاپ و انتشار روزنامه نشان برتری و تفاخر محسوب می‌گردید و به‌همین خاطر ظل‌السلطان نیز به فکر افتاد تا پس از پدر و قبل از برادرش مظفرالدین میرزای ولیعهد اقدام به تأسیس روزنامه نماید. او ابتدا در سال ۱۲۸۹ ه. ق روزنامه «فارس» را در شیراز منتشر نمود و سپس در ۱۲۹۶ ه. ق روزنامه «فرهنگ» را در اصفهان انتشار داد تا بدین‌وسیله خود را به کاروان ترقی و پیشرفت متصل نشان دهد. پس از او بود که ولیعهد نیز در سال ۱۲۹۵ ه. ق روزنامه «تبریز» و سپس در ۱۳۱۱ ه. ق روزنامه «ناصری» را در تبریز راه‌اندازی نمود تا او نیز جلوه‌ای کرده و از برادر ارشد عقب نمانده باشد. ظل‌السلطان میرزا تقی‌خان سرتیپ را به‌عنوان سردبیر روزنامه فرهنگ انتخاب کرده بود و پس از مرگ او در ۱۳ رجب ۱۳۰۳، میرزامحمودخان مترجم را به جانشینی او منصوب نمود (رجائی، ۱۳۸۳ الف: ۱۸۳-۱۸۲).

افراط در انسان‌آزاری و حیوان‌آزاری

یکی دیگر از رفتارها و اقدامات ظل‌السلطان که نشان‌دهنده عقدهٔ حقارت و برتری‌جویی وی بود، قساوت‌قلب او نسبت به انسان‌ها و حیوانات بود. شاهزاده خوی انسان‌آزاری و حیوان‌آزاری داشت و البته این ویژگی تا اندازه‌ای از کودکی در وجود او نهفته بود. سعادت‌نوری می‌نویسد: «قساوت و بی‌رحمی ظل‌السلطان به اندازه‌ای بود که مظفرالدین‌شاه هر وقت می‌خواست کسی را به قساوت و بی‌رحمی مثل بزند می‌گفت شما این آقا را نمی‌شناسید، این آقا عیناً مثل ظل‌السلطان است. در ایام طفولیت که با هم

درس می‌خواندیم طرف عصر که به اندرون می‌رفتیم ظل‌السلطان با میخ و چاقو چشم گنجشک‌هائی را که غلام‌بچه‌ها برای او می‌آوردند درآورده و در هوا رها می‌کرد و می‌گفت داداش حالا ببین چطور پرواز می‌کنند...» (سعادت‌نوری، ۱۳۴۷: ۱۲/۱). ظل‌السلطان نسبت به اغلب افراد دارای خشونت طبع و بی‌رحمی بود. از قتل و شکنجه انسان‌ها و حیوانات ابایی نداشت و به بدترین وجه به کشتار آنها می‌پرداخت. او از دیدن خون و خونریزی و کشتن انسان‌ها لذت می‌برد. به فرمانش انسان‌های زیادی را سر بریدند یا دم گلوله توپ گذاشته یا قطعه‌قطعه کردند (منتظم‌الدوله، ۱۳۷۹: ۱۵۲). این شاهزاده مبتکر روش‌های جدید شکنجه و قتل بود. نشان دادن فرد بر روی صندلی یخ در فصل زمستان و خوراندن اجباری هندوانه به او که باعث عدم کنترل ادرار و یا تسلسل ادرار می‌گردید و یا بستن پاچه شلوار فرد و ریختن یخ در درون شلوارش در فصل زمستان از جمله شکنجه‌هایی بود که به دستور مستقیم او انجام می‌گرفت (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۲۰-۳۱۹). عین‌السلطنه درباره طبع ددمنشانه او می‌نویسد: «... او همان خون‌خوار آدمکش است که زن‌ها را جلوی سگ‌های «بول‌داگ» (۱۹) می‌انداخت و از تکه‌تکه کردن آنها لذت‌ها برده، قاه‌قاه خنده می‌کرد و این یکی از تعیشات حضرت والا در موقع دماغ چاقی بود. به قدر موی سرش آدم کشته، ظلم و بیداد از نمروود و فرعون و حجاج گذشته بود» (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۱۸۹۶/۳). اعتمادالسلطنه تعداد قتل نفس و کشته‌شدگان ظل‌السلطان را بیشتر از هزار نفر به‌وسیله سم و تیر و بیش از یک کرور را به توسط گرسنگی و غصه و فلاکت به‌شمار می‌آورد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۹۴۶). قتل حسین‌قلی‌خان ایلخانی بختیاری در ۱۲۹۹ ه. ق و به سیاهچال افکندن پسرانش (اورسل، ۱۳۵۳: ۲۶۰-۲۵۸؛ امین‌لشکر: ۳۰۳)، قتل مشاوران و کارگزارانش چون مشیرالملک در ۱۳۰۹ ه. ق و بنان‌الملک و سراج‌الملک، قتل بازرگانان بابی، کشیدن دندان‌های مرد یهودی (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۱۹)، قتل ابوالفتح‌خان صارم‌الدوله شوهر بانوعظمی تنها خواهر تنی خود به‌وسیله زهر یا قهوه مسموم در ۱۳۰۵ ه. ق (مستوفی، ۱۳۸۴: ۳۷۷/۱؛ جابری انصاری، ۱۳۷۸: ۱۰۲) و دریدن شکم بازرگان اصفهانی (حاجی قاسم کدخدا) جهت مشاهده دلی که جرئت کرده بود شکایت شاهزاده را به شاه بکند (بنجامین، ۱۳۶۳: ۱۴۳-۱۴۲؛ دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۳۵-۳۴) تنها چند نمونه از جمله بی‌رحمی‌ها و خونریزی‌های او بود. یکی از ویژگی‌های ظل‌السلطان این بود که به کارگزاران عالی‌رتبه خود اجازه

می‌داد تا به تدریج و سر فرصت املاک و اموال بسیاری را گردآوری نموده و ثروتمند گردند. سپس او که آنها را تحت نظر داشت با استفاده از عنصر غافل‌گیری آنها را گرفته و به قتل می‌رساند و همه دارایی‌شان را تصرف می‌نمود. نواب‌رضوی می‌نویسد: «ظل‌السلطان بر عادت قدیمی رسمش این بود که نوکر را مثل گوسفند پروار چاق می‌کرد، وقتی که خوب چاق می‌شد او را می‌کشت» (نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۲۰۰/۱). همین بلا را بر سر میرزا حبیب‌الله مشیرالملک وزیر، مشاور و کارگزار عالی‌رتبه خود درآورد. مشیرالملک سال‌ها همه‌کاره ظل‌السلطان بود اما وقتی که اموال بسیاری گردآوری نمود و از نظر اقتصادی خوب فربه گردید، شاهزاده به سراغش آمده و او را در ۱۳۰۸ ه. ق مدتی در عمارت اشرف زندانی نمود (جابری انصاری، ۱۳۷۸: ۱۵۶) و پس از آنکه تمام دارایی‌اش را به دست‌آورد، در ۱۳۰۹ ه. ق او را با قهوه قجر به قتل رساند (نواب رضوی، ۱۳۸۸: ۲۰۰/۱؛ فوریه، ۱۳۸۹: ۳۳۸). اما ظل‌السلطان خود درباره سرنوشت او می‌نویسد: «مشیرالملک هم بعد از عزلش از وزارت به ناخوشی آنفلونزا که در ایران به مسمومه مشهور است بمرد» (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۶۸۰/۲). شاه اگرچه پیگیر قتل مشیرالملک گردید اما در حقیقت پیگیر سرنوشت اموالی بود که به چنگ ظل‌السلطان افتاده بود و سرانجام این شاهزاده با تقدیم چند کیسه اشرفی، چهار اسب اصیل و تعدادی فرش و پارچه‌های گران‌قیمت رضایت خاطر ملوکانه را فراهم نمود تا دیگر پایی مسئله قتل و دارایی مشیرالملک نشود (فوریه، ۱۳۸۹: ۳۶۲). ظل‌السلطان دیگر پیشکار و کارگزار خود بنام بنان‌الملک را نیز به قتل رساند. اعتمادالسلطنه در شعبان ۱۳۱۳ می‌نویسد: «... باز حضرت والا ظل‌السلطان قتل نفسی فرموده‌اند. میرزا رضای حکیم بنان‌الملک نوکر قدیم خودش را با سم‌الفار مسموم کرده‌است» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۱۰۵۳). او از کشتن انسان‌ها لذت می‌برد و هرچه کشتن افراد همراه با زجر و آزار بیشتری صورت می‌گرفت، برایش مفرح‌تر و لذت‌بخش‌تر بود. به‌هنگام کشتن افراد در میدان نقش جهان شاهزاده خود از بالای عمارت عالی‌قاپو دوربین انداخته و بر نحوه اعدام و به‌خصوص کیفیت کار عوامل نظارت می‌نمود و در صورتی که عوامل قساوت‌قلب لازم را به خرج نمی‌دادند، با گفتن «اینقدر دل‌رحم نباشید، قوه قلب داشته باشید» آنها را به شدت مورد مؤاخذه و توبیخ و گاهی تنبیه قرار می‌داد (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۰۸ و ۹۶).

ظل‌السلطان نه تنها انسان‌ها را با درنده‌خویی و بی‌رحمی به قتل می‌رساند بلکه از زجرکش کردن حیوانات نیز دریغ نمی‌ورزید. او از حیوان آزاری نیز همچون انسان آزاری لذت می‌برد و تفریح می‌کرد. شتران را به جنگ با یکدیگر می‌انداخت و از جنگ خونین آنها لذت می‌برد، سگ‌های درنده را به جان حیوانات دیگر می‌انداخت و از فرو بردن دندان‌های تیز آنان بر بدن حیوانات دیگر حظ وافر می‌برد (ویلز، ۱۳۶۸: ۲۷۷-۲۷۰). خود در خاطراتش از بی‌رحمی نسبت به حیوانات و لذت که از این کار می‌برد، چنین یاد می‌کند: «... می‌گفتم چه عیبی دارد، یک آهوگُشی کردیم اینجا هم خلوت است، یک سگ‌گُشی هم بکنیم، چهار پنج عدد آنها را دم تفنگ داده انداختم، سه چهار عدد آنها غلطیدند... تفصیل شکار سگ‌گُشی را برای همدم‌السلطنه کردم، همدم‌السلطنه و ما خیلی خنده کردیم» (ظل‌السلطان، ۱۳۶۸: ۴۸۵/۲). او از زجرکش کردن حیوانات به دست انسان‌ها نیز لذت بسیار می‌برد: «... قریب ده پانزده شغال در برف گیر کرده بودند. پرویز و ابراهیم خلیل خان با قمه‌های تیزشان آنها را ریز ریز می‌کردند و من خنده‌ها کردم» (همان: ۴۸۲/۲).

ویران‌سازی بناها و باغ‌های عصر صفوی

ظل‌السلطان تنها به اذیت و آزار انسان‌ها و حیوانات بسنده نکرد بلکه بناهای تاریخی، درختان و باغ‌های اصفهان نیز از خشونت و بی‌رحمی وی در امان نماندند. یکی از اقدامات ظل‌السلطان برای رفع عقدهٔ حقارت و فرو نشاندن عقدهٔ برتری‌جویی خود، تخریب بناهای و باغ‌های تاریخی شهر اصفهان بوده‌است. اصفهان به‌عنوان پایتخت سلطنت صفوی، کاخ‌ها، عمارات و باغ‌های باشکوه و بی‌نظیری را در خود جا داده بود که شاردن (۲۰) و دیگر سیاحان اروپایی در سفرنامه‌های خود به توصیف آنها پرداخته‌اند اما خیلی از این کاخ‌ها و باغ‌ها در دوران حکومت ظل‌السلطان به دستور این شاهزاده و به دست کارگزاران و عوامل به ویرانه تبدیل گردیدند. چون این آثار و بناها نمایان‌گر برتری و عظمت دوران صفوی بودند، به‌همین خاطر ظل‌السلطان تصمیم گرفت تا با ویران‌سازی این آثار به محو نمادهای برتری شاهان صفوی بپردازد. شکوه و زیبایی این عمارات اجازه نمی‌داد تا این شاهزاده جلال و برتری خود را به همگان نشان داده و جلوه‌گری نماید. او که نسبت به شکوه و زیبایی این کاخ‌ها و باغ‌ها به شدت حسادت می‌ورزید، تحمل دیدن این گونه آثار و بناهای با ارزش و باشکوه را نداشته و در راستای عقدهٔ حقارت و

برتری‌جویی خود، شهر تاریخی اصفهان را از وجود این بناهای تاریخی تهی ساخته و به ویرانه‌ای تبدیل کرد. او حدود بیست و هشت عمارت زیبا و باشکوه و قریب چهل باغ و عمارت دیگر را خراب و ویران نمود (محبوبی اردکانی، ۱۳۶۸: ۴۳۵/۲) که قصه‌ها و بناهای باشکوهی چون عمارت صدری، عمارت هفت دست، عمارت نمکدان، عمارت جهان‌نما، عمارت آینه‌خانه، باغ فراشخانه، باغ قوشخانه، چهارباغ، سردر باغ زرشک، ساختمان مدرسه دارالعلم و سر در باغ هزار جریب از آن جمله بوده‌اند. او و کارگزارنش آنچه‌ان در این ویران‌گری و تخریب زیاده‌روی کردند که حتی فریاد آه و افسوس سید جمال‌الدین اسدآبادی که به اصفهان رفته بود، نیز بلند گردید (سیاح محلاتی، ۱۳۵۶: ۲۹۱). ظل‌السلطان سردر باغ هزار جریب را به ابراهیم‌خلیل‌خان فراش‌باشی خود، عمارت نمکدان را به میرزا رضای عکاس؛ و تالار طولیه را جهت ویران‌سازی به میرزا عبدالوهاب شاطرباشی خود بخشید که آنها نیز در تخریب این عمارات بلادرنگ اقدام نمودند (ممتحن‌الدوله شقاقی، ۱۳۵۳: ۱۲۰). به‌خصوص پس از اینکه مظفرالدین‌میرزای ولیعهد در ۱۳۱۳ ه. ق به سلطنت رسید، ظل‌السلطان که آرزوی بر تخت نشستن خود را بر باد رفته دید، به تخریب این آثار و ابنیه سرعت بیشتری بخشید. آلمانی می‌نویسد: «می‌توان گفت که آخرین سال‌های حکومت ظل‌السلطان در اصفهان طوفانی ویران‌گر بوده‌است که بیشتر بناهای قدیمی شهر را فنا کرده‌است» (آلمانی، ۱۳۷۸: ۵۳۰/۲). او در ۱۳۱۴ ه. ق باغ فراشخانه را از بین برد. در ۱۳۱۷ ه. ق عمارت صدری را تخریب نمود به‌طوری که جابری انصاری می‌نویسد: «امروزه زمین عمارت صدری میدان فوتبال شاگردان مدرسه سعدی شده» (جابری انصاری، ۱۳۷۸: ۱۵۶-۱۵۵) و در ۱۳۱۸ ه. ق نیز عمارت هفت‌دست را که تختگاه شاه عباس دوم صفوی بود، ویران نمود. تمامی سعی و تلاش حاج محمد ابراهیم ملک‌التجار برای منصرف نمودن شاهزاده از تخریب عمارت هفت‌دست بی‌نتیجه بود، او حتی به ظل‌السلطان پیشنهاد مبلغ هفت هزار تومان پول داد اما فایده‌ای نداشت و شاهزاده تمام مساعی و جدیت خود را برای تخریب آن عمارت به کار برد (همان: ۱۵۷). او تنها به ویران‌سازی بناها و باغ‌های تاریخی بسنده نکرد بلکه آثار، اشیا و نفائس درون آنها را نیز تخریب کرده یا به غارت برد. کاشی‌ها، سنگ‌های مرمر و نقاشی شده، آیینه‌های رنگارنگ و زرنگار و قالی‌های زربفت از جمله آنها بود که یا جهت استفاده در کاخ‌های شخصی ظل‌السلطان در اصفهان و یا به عمارت

مسعودیه وی در تهران منتقل گردید، یا با بی‌تفاوتی هرچه تمام‌تر به کارگزاران حکومتش بخشیده شد و یا به دلایان و عتیقه‌خرهای داخلی و خارجی فروخته گردید. وی که حتی تحمل دیدن نقاشی‌های دیواری بر کاخ چهل‌ستون را نداشت دستور داد تا تمام آن تصاویر را تراشیده و بر روی آنها گچ کشیدند تا بلکه هیچ اثری از هنر دوران صفوی باقی نمانده باشد (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۱۹). ظل‌السلطان حتی به درختان عصر صفوی نیز رحم نکرد و به دستور وی چنارها و سایر درختان کهن سال اصفهان را میرزا احمد ملاباشی قطع نمود (سیاح محلاتی، ۱۳۵۶: ۶۲۷). براون (۲۱) می‌نویسد: «تعداد زیادی از درختان چنار تنومند و کهن سال را به دستور ظل‌السلطان قطع کردند و به تهران فرستادند تا در ساختمان قصری که در آنجا می‌ساخت، مصرف شوند» (براون، ۱۳۸۴: ۲۲۶). او با این اقدامات به دنبال این بود تا همه مظاهر هنری و تاریخی صفویان در شهر اصفهان از بین برده و اثری از آنها باقی نگذارد. تنها معدودی از این آثار و بناها آنهم با تلاش و اصرار عده‌ای از رجال و اهالی دلسوز اصفهان جان به سلامت بردند که کاخ چهل‌ستون یکی از آنها بود. هرچند این عمارت را نیز شاهزاده قصد تخریب داشت، اما محمد ابراهیم ملک‌التجار بهر طریقی بود او را از این کار منصرف نمود (ال اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۴).

نتایج تحقیق

شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر ارشد ناصرالدین شاه قاجار در طول ۳۴ سال حکومت بر اصفهان و یا دیگر ایالات و شهرهای متعدد ایران، شخصیت و اعمال و رفتار به‌خصوصی از خود به منصفه ظهور و بروز رسانید. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که این شاهزاده قاجار گرفتار مشکلات روحی و روانی خاصی بوده و تحت‌تأثیر این مشکلات، چنین اعمال و رفتاری را انجام داده‌است. آلفرد آدلر روان‌پزشک اتریشی در بررسی شخصیت روانی افراد؛ زندگی، رفتار و اعمال آنها را تحت‌تأثیر عقده حقارت می‌داند و معتقد است عقده حقارت نیز در نهایت به عقده برتری جویی منجر می‌شود. در این پژوهش، شخصیت و اعمال و رفتار این شاهزاده براساس نظریه عقده حقارت آدلر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت. ظل‌السلطان به‌علت اینکه مادرش از شاهزادگان قاجار نبوده و تبار والای قاجاری نداشت، مطابق آداب و رسوم سلسله قاجار از ولایت‌عهدی و سلطنت آینده ایران محروم گردید. بنابراین او که

نتوانسته بود بر اریکه سلطنت تکیه بزند دچار عقدهٔ حقارت گردید و در دوران حیات و حکومت طولانی خود بر اصفهان و دیگر ایالات و شهرهای ایران بر آن شد تا این حقارت خود را به طریقی افراطی و غیر معمول جبران نماید. او کوشش نمود تا اقتدار و برتری خود بر دیگران و به‌خصوص بر برادران کوچک‌تر مظفرالدین میرزای ولیعهد و کامران میرزای نایب‌السلطنه را به هر قیمتی و از هر طریقی به ثبوت رسانده و به شاه و دیگران نشان دهد. اعمال و رفتار او همه در راستای جبران عقدهٔ حقارت و انعکاس یا اثبات برتری خود بر دیگران بوده‌است. این دیگران شامل انسان‌ها، حیوانات و حتی ساختمان‌ها، درختان و باغ‌ها بوده‌است. ظل‌السلطان کوشش نمود تا برتری خود را بر همه این‌ها نشان داده و به ثبوت رساند. او تلاش نمود تا به طرق افراطی و غیر معمول عقدهٔ حقارت و برتری‌جویی خود را جبران نماید. افراط در بی‌رحمی و قساوت قلب نسبت به انسان‌ها و حیوانات و کشتن آنها، شبیه‌سازی سلطنت در اصفهان، افراط در کسب قدرت و گردآوری ثروت فراوان، ویران‌سازی بناها و باغ‌های تاریخی شهر اصفهان، خود شیفتگی و بدگمانی مفرط، و حسادت و کینه بیش از حد نسبت به برادران از مهم‌ترین اعمال و رفتاری بود که بر اثر داشتن عقدهٔ حقارت و عقدهٔ برتری‌جویی از این شاهزاده قاجار به منصف ظهور و بروز رسید.

پی‌نوشت:

^۱-Alfred Adler

^۲-Rudolfsheim

^۳-Aberdeen

^۴-Inferiority Complex

^۵- Inferiority feeling

^۶-Character theory

^۷-Superiority Complex

^۸-سه برادر بزرگ‌تر از وی در کودکی درگذشتند.

^۹-شکوه‌السلطنه دختر فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه پسر سی‌وپنجم فتح‌علی شاه قاجار بود.

^{۱۰}-اگرچه چشم چپ ظل‌السلطان لوچ بود اما این نقص تأثیر چندانی بر شخصیت و رفتار او نداشت.

^{۱۱}-Narcissism

۱۲-Paranoid

۱۳-Benjamin

۱۴-این شخص پسر میرزا سعیدخان معتمدالملک وزیر خارجه سابق بود که مدتی قبل درگذشته بود.

۱۵-به علت رعایت ادب به جای این واژه نقطه چین گذاشته شد.

۱۶-Dolgorukov

۱۷-Wagner

۱۸-Allemagne

۱۹-Bull dog

۲۰-Chardin

۲۱-Brawne

منابع و مطالعات

آدلر، آلفرد (۱۳۷۹)، شناخت طبیعت انسان از دیدگاه روان‌شناسی، ترجمه طاهره جواهرساز، تهران: رشد.

آلمانی، هانری. رنه. د (۱۳۷۸)، از خراسان تا بختیاری، ج ۲، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: طاووس. اسپاروی، ویلفرد (۱۳۸۷)، فرزندان درباری ایران، ترجمه محمدحسین آریا لریستانی، چاپ دوم، تهران: قلم.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۸۹)، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، مقدمه وفهارس از ایرج افشار، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.

الاصفهانی، محمد مهدی بن محمدرضا (۱۳۶۸)، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

امین لشکر، میرزا قهرمان (۱۳۷۸)، روزنامه خاطرات امین لشکر، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران: اساطیر.

امین الدوله، میرزا علی خان (۱۳۷۰)، خاطرات سیاسی امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.

اورسل، ارنست (۱۳۵۳)، سفرنامه اورسل، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوآر.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۶۷)، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، چاپ چهارم، تهران: صفی‌علی‌شاه.

براون، ادوارد (۱۳۸۴)، *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمهٔ مانی صالحی علامه، تهران: دختران.
بنجامین، اس. جی. دبلیو (۱۳۶۳)، *ایران و ایرانیان*، ترجمهٔ محمد حسین کردبچه، تهران: جاویدان.
تحویلدار، میرزا حسن (۱۳۴۲)، *جغرافیای اصفهان*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران.
جابری انصاری، محمدحسن خان (۱۳۷۸)، *تاریخ اصفهان*، به تصحیح و تعلیق جمشید سروشیار (مظاهری)، اصفهان: مشعل.

دادستان، پریخ (۱۳۷۶)، «آدلر و آدلرنگری»، *فصلنامه روان‌شناسی*، زمستان، شماره ۴، صص: ۳۲۹-۳۰۳.

دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، ج ۱ و ۲ و ۳، چاپ ششم، تهران: عطار-فردوسی.
دولت‌آبادی، علی محمد (۱۳۹۰)، *خاطرات و ملاحظات*، به کوشش ایرج افشار، تهران: سخن.
رأس، آلن (۱۳۷۵)، *روانشناسی شخصیت (نظریه‌ها و فرایندها)*، ترجمهٔ سیاوش جمال‌فر، چاپ دوم، تهران: نشر روان.

رجائی، عبدالمهدی (الف ۱۳۸۳)، *تاریخ اجتماعی اصفهان در عصر ظل‌السلطان*، اصفهان: دانشگاه اصفهان.

----- (۱۳۸۴)، «درگذشت ظل‌السلطان پس از مشروطیت»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، شماره ۱۰، صص: ۹۱-۶۹.

----- (ب ۱۳۸۳)، «ظل‌السلطان و خاندان او از نگاه روزنامه‌های عصر مشروطیت اصفهان»، *فصلنامه فرهنگ اصفهان*، شماره ۲۸ و ۲۷، بهار و تابستان، صص: ۸۷-۷۸.
رشدیه، سرتیپ (۱۳۴۱)، «ناصرالدین‌شاه و ظل‌السلطان»، *مجله ارمغان*، دوره سی و یکم، شماره ۳، صص: ۱۱۰-۱۰۷.

ریاحی، محمدحسین (۱۳۷۸)، «نمونه حاکمیت جور ظل‌السلطان و اصفهان»، *فصلنامه فرهنگ اصفهان*، شماره ۱۱، بهار، صص: ۱۰۱-۹۴.
سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۶۸)، *مرآت الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک المورخین*، با تصحیحات و توضیحات عبدالحسین نوایی، تهران: زرین.

سعادت‌نوری، حسین (۱۳۴۷)، *ظل‌السلطان*، ج ۱، تهران: وحید.
سیاح محلاتی، محمدعلی (۱۳۵۶)، *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*، به کوشش حمید سیاح، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

- شافه، هربر (۱۳۵۱)، «روان‌شناسی آلفرد آدلر»، ترجمه علی محمد برادران رفیعی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۱، صص: ۹۷-۱۱۲.
- شولتز، دوان پی؛ شولتز، سیدنی الن (۱۳۸۹)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ هفدهم، تهران: ویرایش.
- ظل‌السلطان، مسعود میرزا (۱۳۶۸)، سرگذشت مسعودی، به کوشش حسین خدیوچم، ج ۱ و ۲، تهران: اساطیر.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا (۱۳۷۴)، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۱ و ۲ و ۳، تهران: اساطیر.
- فوریه، ژوئن (۱۳۸۹)، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب.
- فیست، جس؛ فیست، گریگوری جی (۱۳۸۸)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ چهارم، تهران: روان.
- کارور، چارلز اس؛ شی‌یر، مایکل اف (۱۳۷۵)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- کرزن، جرج. ناتانیل (۱۳۸۰)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۱، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۶۸)، چهل سال تاریخ ایران، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، تهران: اساطیر.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴)، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۱، چاپ پنجم، تهران: زوآر.
- معیرالممالک، دوستعلی خان (۱۳۹۰)، رجال عصر ناصری، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ملک‌آرا، عباس میرزا (۱۳۶۱)، شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
- ممتحن‌الدوله شقاقی، میرزا مهدی خان (۱۳۵۳)، خاطرات ممتحن‌الدوله، به کوشش حسین قلی خان شقاقی، تهران: امیرکبیر.
- منتظم‌الدوله، محمد (۱۳۷۹)، خاطرات منتظم‌الدوله (دبیر اسرار)، به کوشش محمود رنجبر فخری و جمال ترابی طباطبایی، تبریز: سرخاب.
- ناصحی، عباسعلی؛ رئیسی، فیروزه (۱۳۸۶)، «مروری بر نظریات آدلر»، نشریه تازه‌های علوم شناختی، سال ۹، شماره ۱، صص: ۵۵-۶۶.

- نواب رضوی، میرزا محمد (۱۳۸۸)، *خاطرات وکیل‌التولیه*، به کوشش علی‌اکبر تشکری بافقی، ج ۱، تهران: سخن.
- وحید دستجردی، (۱۳۴۶)، اسناد تاریخی، مجله وحید، تهران.
- ویلز (۱۳۶۸)، *ایران در یک قرن پیش*، ترجمهٔ غلامحسین قراگزلو، تهران: اقبال.
- ویلس، چارلز جیمز (۱۳۶۳)، تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمهٔ سید عبدالله، به کوشش جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام، تهران: زرین.
- هاردینگ، سر آرتور (۱۳۷۰)، *خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ*، ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: کیهان.
- هجل، لاری. ای؛ زیگلر، دانیل. جی (۱۳۷۹)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمهٔ علی عسگری، ساوه: دانشگاه آزاد اسلامی.

Adler, Alfred (۱۹۹۷), *understanding life*, edited and introduction by Colin Brett, Oxford: Oneworld Publications.

Adler, Alfred (۱۹۵۶), *Individual Psychology Of Alfred Adler*, edited and annotated by Heinz L. Ansbacher and Rowena R. Ansbacher, New york: Basic Book, Inc.